



فلسفه ی بسکتبال

(و ارتباط اش با سرمایه داری، دموکراسی و سوسیالیسم)

پرتل آلمان

سعید لرستانی

قوانین بسکتبال در طی سالها تغییر کرده‌اند، بنابراین من امیدوارم که هیچ‌کسی مخالفتی نکند که اگر من یک بازیگری هرچند مختصر در مورد این قوانین داشته باشم. برای این‌که این بازی واقعا زیبا و پرهیجان، از قبل هم به‌تر شود.

نخست این‌که من تمایل دارم که نه فقط تماشاگران برای دیدن بازی پول پرداخت کنند بل‌که بازیکنان هم برای بازی کردن پول پرداخت کنند. به این ترتیب بازی‌کنی که بیش‌تر پول پرداخت می‌کند بیش‌تر در زمین می‌ماند.

دوم این‌که برای شوت‌های گرفته‌شده نیز باید هزینه‌ای پرداخت شود و بابت شوت‌های راحت‌تر و آسان‌تر هزینه‌ی بیش‌تری باید پرداخت شود.

سوم این‌که در مورد خطاها نیز، هرکسی باید به داور پول پرداخت کند، در صورت پرداخت این پول دیگر داور بر روی شما خطایی اعلام نخواهد کرد (خطاهایی مانند حرکت غیر مجاز با توپ در موقع دویدن، یا خطای دریل‌های دوطرفه‌ی غیر مجاز).

چهارم این‌که (و شاید مهم‌ترین قسمت) دلیل خوبی وجود ندارد که ارتفاع سبدها برای هر دو تیم یکسان باشد. این باید امکان‌پذیر باشد که تیمی که بیش‌تر پول می‌پردازد باید سبدها پایین‌تر باشد، و برای تیم مقابل با توجه به مقدار پول، سبدها ارتفاع بالاتری قرار گیرد.

تحت قوانین فعلی، بازیکن‌هایی که بلندقدتر هستند و جای‌گیری خوبی دارند و همچنین سرعت بالایی دارند و دارای پرش‌های بلندتری هستند، دارای همه‌ی مزیت‌ها هستند. قوانین من این مزیت‌ها را تغییر می‌دهد و برای گروه دیگری این مزیت‌ها را در نظر می‌گیرد که تا به حال خدمات ناچیزی با بازی ضعیف‌شان به بسکتبال کرده‌اند. این گروه همان پولدارها هستند. با قوانین من یک فرد ثروتمند دارای همه‌ی "استعدادها" است (که باعث برد می‌شود) و بدون توجه به بقیه‌ی جامعه هیچ بازی‌ای را نمی‌بازد.

من می‌توانم بشنوم که بعضی از خواننده‌گان مطلب می‌گویند که: "عجب! این قوانین چه‌گونه می‌توانند بسکتبال را به بازی به‌تری تبدیل کنند؟" بسیار خوب، بسته‌گی دارد (یا بسته‌گی ندارد) به این‌که شما کلا چه تصویری از بازی دارید و شما چه اهداف و معنای‌هایی برای بازی در نظر می‌گیرید. مطمئنا، یکی از مهم‌ترین چیزها این است که بسکتبال ما را قادر می‌سازد که به نوعی سرگرم باشیم و لذت ببریم. اما به مانند همه‌ی بازی‌ها، بسکتبال همچنین به مردم نشان می‌دهد که چه‌گونه یک جامعه عمل می‌کند و (به طور ضمنی و غالبا صریح) چه‌گونه در این جامعه می‌توان به پیش رفت. بسکتبال این کار را به وسیله‌ی قوانین‌اش انجام می‌دهد. به‌وسیله این‌که این مردم چه چیزی انجام می‌دهند و تجربه می‌کنند وقتی که این قوانین

را پی‌گیری می‌کنند و در فرضیات به این گونه است که این تجربیات مردم را تشویق می‌کنند که تا آخر عمرشان برای این تجربیات احترام قائل باشند. پس به همان اندازه که به آموزش می‌پردازد به تفریح و سرگرمی نیز می‌پردازد. آموزش یک معنی عمیق‌تر از مفهوم و معنی بسکت‌بال است. به عنوان یک معلم به صورت کاملاً جدی به بعد آموزش بازی‌ها مانند بسکت‌بال توجه می‌کنم. بسیار خوب، چه اندازه تصویری که از بسکت‌بال داریم دقیق است (تصویری که در حال حاضر تشکیل شده است)؟ چه قدر بسکت‌بال می‌تواند به ما بگوید که در چه دنیایی زنده‌گی می‌کنیم؟ (برای امتحان) سعی کنید یک خطایی بر روی رئیس‌تان یا صاحب‌خانه‌تان اعلام کنید و ببینید چه اتفاقی می‌افتد؟

البته بازی‌ها کمک‌های زیادی از جوانان دریافت می‌کنند که در مدرسه‌ها، کلیساهای، خانواده‌ها، فیلم‌ها و دولت‌ها به طور سیستماتیک دچار کج فهمی شده‌اند. اما تنها بازی‌ها قادر هستند تا به وسیله‌ی هیجان و احساس لذت آن‌چه را که درس می‌دهند مخفی نگه دارند. باور به این‌که آنچه که بسیار لذت‌بخش است نمی‌تواند بخشی از آموزش باشد، باعث شده است که بازی‌ها از تحقیقات منسجم که در مورد باقی‌ی آموزش‌های اجتماعی انجام می‌شود بخشیده شوند. اگر چه ایده‌های به دست آمده در این لحظه، همان‌طور که من به آن‌ها مشکوک هستم، به راحتی یاد گرفته می‌شوند و به سختی می‌توان آن‌ها را رها کرد پس برخورد با بسکت‌بال به عنوان این‌که فقط یک بازی است نشان‌دهنده‌ی یک تسلیم ایدئولوژیکی محض در برابر آن است.

قوانین جدیدی که من برای بسکت‌بال پیشنهاد کردم تمایل به تغییر اساسی دارند. مردمی که نسخه‌ی من را بازی یا تماشا می‌کنند، دیگر انتظار سریع و چابک‌بودن در دفاع و کار تیمی و بازی منصفانه را برای موفقیت ندارند، اما آن‌ها یاد می‌گیرند که جامعه‌ی ما واقعاً چه‌طور عمل می‌کند-\$\$\$\$\$\$\$\$.

بازی‌کردن بسکت‌بال با قوانین من جوانان را برای بازی‌کردن در دنیای سرمایه‌داری آماده می‌کند و سرانجام برای آن‌چه قوانین ظالمانه و غیر منصفانه در بازار است آماده می‌شوند. مسلماً بازی ممکن است لذت کم‌تری داشته باشد، اما در این پروسه، مانترا *ساده و خام "امید را زنده نگه دار" راهی را به دستورات (اتورپته/ الزام) سیاسی نشان می‌دهد؛ "سازمان‌دهی برای به واقع ساختن تغییراتی که می‌خواهید".

در این مرحله بعضی از خواننده‌گان فکر می‌کنند که اگر بسکت‌بال این قدر بدآموزی دارد، شاید ما باید از شر آن خلاص شویم. من باید قبول کنم که یک خصوصیت کاملاً مثبت بسکت‌بال را، که به همان اندازه معنی پشت پرده آن مهم است، شناسایی نکرده‌ام. چیزی که ما نیاز داریم این است که برسیم: چه چیزی در بسکت‌بال هست که بازی‌کنان و تماشاچیان از آن لذت می‌برند؟ من فکر نمی‌کنم که آن چیز "اسلم‌دانک" و یا شوت‌های ناگهانی و نمایشی باشد. بیش‌ترین چیزی که ما را به هیجان می‌آورد کار تیمی خوب است، زمانی که توپ بین سه‌چهار یا پنج بازی‌کن به حرکت در می‌آید و حرکات آن‌ها به خوبی در جای مناسب انجام می‌شود و پاداش‌اش یک پرتاب پلامناز درون سید است. مهارت‌های هر بازی‌کن در زمین و زمان‌بندی حرکات جلوی چشم هستند، اما آن‌ها زمانی کار می‌کنند که حرکات انفرادی در قالب حرکت تیمی باشند. وقتی کار تیمی برتر از کار فردی باشد بازی تیم به چشم می‌آید. قراردادن نیروهای ذهنی و جسمی برای هماهنگی در کار تیمی بسیار زیبا و راضی‌کننده به نظر می‌رسد؛ و در عین حال خیلی غیر عادی، زیرا در زنده‌گی فرصت‌های اندکی وجود دارند که چنین هم‌آهنگی قدرت‌مندی امکان‌پذیر باشد و نتیجه‌اش هم آن قدر فوری و مشهود. همین‌طور برای بازی‌کنان و تماشاچیان نیز لحظه‌ای آرمانی است که در چشم‌برهم‌زدنی شاهد چیزی شگفت‌انگیز خواهند بود؛ ایده‌آلی از یک اجتماع، که به همان سرعتی که پدید می‌آید، ناپدید می‌شود.

اگر بسکت‌بال این موقعیت آرمانی (اتوپیاپی) را به ما پیش‌نهاد می‌کند، چرا ما بیش‌تر نمی‌خواهیم و عطش بیش‌تری نداریم؟ من فکر می‌کنم که ما عطش بیش‌تری داریم اما برای اغلب ما آن تغییر رخ داده است و قابل شناسایی نیست. ما مطمئن نیستیم که چه چیزی دقیقاً ما را به این بلندی می‌رساند. بنابراین ما برای توضیح این‌که در بقیه‌ی زندگی‌مان چه چیزی کم داریم دچار مشکل هستیم. براساس این تفسیر از معنی گسترده‌ترش، بسکت‌بال آن قدر هم یک آموزش تغییر شکل یافته (تحریف شده) نیست از آن‌چه جامعه به شکل آن است، بل که یک آرمان‌شهر ایده‌آل است از آن‌چه که باید باشد. در حقیقت بسکت‌بال شامل هر دو این موقعیت‌ها است که دچار تضاد شدیدی با هم هستند، همان‌طور که هر کدامشان در تناقض قابل توجهی با قوانین و سنت‌های جامعه‌ای هستند که بازی در آن برگزار می‌شود. موقعیتی که بسکت‌بال در آن به عنوان آموزش در نظر گرفته می‌شود، که به طور جدی نقش‌اش را در تعلیم ما برای چه‌گونه‌به‌پیش‌رفتن در چنین جامعه‌ای و چگونه‌گی عمل‌کردن جامعه به عهده می‌گیرد و درخواست تغییر قوانین بسکت‌بال را می‌کند تا بسکت‌بال بیش‌تر به زنده‌گی شبیه شود. در حالی که (موقعیت) دیگری آن (بسکت‌بال) را به عنوان یک ایده‌آل آرمانی در نظر می‌گیرد، و می‌خواهد که برای بیش‌تر شبیه شدن زنده‌گی به بسکت‌بال تلاش شود. انتخاب پیش روی ما می‌تواند این باشد که یا جامعه را همان‌طور که هست نگاه داریم و قوانین بسکت‌بال را مورد بازنگری قرار دهیم (همان‌طور که من در بالا سعی کردم. که ممکن است از جذابیت‌های بسکت‌بال برای بازی کم کند)، یا بسکت‌بال را همان‌طور که هست حفظ کنیم و در جامعه‌مان تغییرات اساسی ایجاد کنیم (که نه تنها از جذابیت آن کم نمی‌کند، بل که حتی به بیش‌تر شدن لذت‌ها می‌انجامد). چیزی که نمی‌توان انتخاب کرد -اگر که می‌خواهیم استوار و ثابت‌قدم باشیم و اگر می‌خواهیم از سرخورده‌گی دائمی دوری کنیم- این است که به راحتی همه چیز را همان‌طور که هست رها کنیم، در جایی که بسکت‌بال آموزش ناچیزی ارائه می‌دهد و در عین حال واکنشی از امیال آرمانی حل‌نشده را برمی‌انگیزد. من در حال حاضر راه را برای نزدیک‌تر کردن بسکت‌بال به زنده‌گی واقعی نشان دادم، اما در نزدیک‌تر ساختن زنده‌گی به بسکت‌بال چه مسائلی دخیل هستند؟

مشارکت و هم‌کاری که ما آن را به صورت ایده‌آل در بسکت‌بال در نظر می‌گیریم یکی از پایه‌های ضروری دموکراسی است و البته این مطلب بسته‌گی به این دارد که به‌ترین تعریف از دموکراسی چیست؟ ابراهام لینکلن می‌گوید: "دولت به وسیله‌ی مردم و برای مردم". ما در آمریکا انواع دموکراسی‌ها را داریم. اما چشم‌انداز آن‌ها محدود و به‌طور جدی ناقص است حتی در فضای سیاسی‌پی که اعمال می‌شود. به عنوان شاهد بحث می‌توان به حوادث اخیر در **فلوریدا** اشاره کرد که شاهد تأثیرات ناپسند و غیراخلاقی پول‌های زیاد در انتخابات‌مان بودیم. هنوز برخلاف این‌طور انتخاب‌هایی که بیش‌تر از این هم وجود دارد، حداقل می‌توانیم بگوییم که لذت ببرید از بعضی از انواع دموکراسی. اما کار، آموزش، فرهنگ، سلامت، مسکن، و ارتباطات،

دیگر حوزه‌های مهم زندگی ما هستند و در هر کدام از آنها تعداد افراد اندکی به ما می‌گویند که چه کاری انجام دهیم و در حالی که هیچ کنترلی بر روی آنها نداریم. نه پاسخ‌گویی، نه انتخاباتی، نه مشارکتی در تصمیماتی که می‌گیرند و نه شانس برای هم‌کاری و نه تجربه‌ای که از این هم‌کاری‌ها به وجود می‌آید و نه لذتی، که باید از این تجربیات به وجود آید، وجود دارد. بیش‌تر از دموکراسی، بعضی چیزها وابسته به قوانین روابط فئودالی حاکم بر مناسبات اجتماعی‌مان در این زمینه هاست. آیا ما بعضی چیزها را از دست می‌دهیم؟ شما شرط می‌بندید که از دست می‌دهیم، احساس لذت و هیجانی که ما در بازی یا تماشای کار تیمی در بسکت‌بال به دست می‌آوریم و این احساس را درون خودمان حس می‌کنیم و حتا بیش‌تر از این هم از دست می‌دهیم در زنده‌گی‌یی که دوست داریم این تجربه‌ها و فرصت‌ها و احساس‌های مثبت را حس کنیم.

کمدین و فعال سیاسی، **دیک گرگوری** گفت: "اگر دموکراسی مانند یک چیز خوب است اجازه بدهید که از آن بیش‌تر داشته باشیم." به نظر می‌رسد به اندازه‌ی کافی واضح است، مطمئناً افزایش فرصت‌ها برای مردم برای هم‌کاری و لذت‌های روانی ناشی از آن، یکی از منافع است که در مشارکت بیش‌تر به دست می‌آید. اما این چه نوع جامعه‌ای است که "دموکراسی را در هر قدم زنده‌گی گسترش می‌دهد"؟ بر اساس حرف‌های **نورمن توماس** (وزیر پروتستان و در یک زمانی یکی از لیبرهای سوسیالیست‌های آمریکایی) این یکی از بهترین تعریف‌های سوسیالیسم است. این تعریف می‌تواند یکی از عمیق‌ترین و ژرف‌ترین معنی‌های بسکت‌بال باشد. آیا کسی که تلاش می‌کند که قوانین متناقض و آموزش‌های غلط را توضیح بدهد و به آرمان شهر ایده‌آلی برساند یک سوسیالیست است؟ متأسفانه تعداد کمی از مردم که بازی‌های تیمی بسکت‌بال را دوست دارند، و تمایلات‌شان را برای هم‌کاری جمعی مخفی می‌کنند، و برای توسعه‌ی دموکراسی در سرتاسر جامعه تلاش می‌کنند، باید اعتراف کرد که آن چیزی را که آنها می‌خواهند و نیاز دارند سوسیالیسم است. برای آنها به دلیل وجود کاریکاتورهایی که از سوسیالیسم در معدود کشورهایی از جهان سوم به دست آمد، محیط و شرایط بس نامساعد است؛ در کشورهایی که مناسبات سوسیالیستی برای توفیق بنیادین بیش از اندازه ناکارآمد بود. و در رسانه‌های سرمایه‌داری ما (و آیا رسانه‌های دیگری وجود دارند؟) صاحبان‌اش برای گفتن این حقیقت بیش از حد سلطه دارند. اما اگر معنی عمیق بسکت‌بال سوسیالیسم است پس چرا نباید واژه‌ی سوسیالیسم را در بحث‌مان برای کاری که در بسکت‌بال انجام می‌شود به کار ببریم؟

هدف ما؟ این است که زنده‌گی را جالب، منصفانه و مشارکتی‌البنه لذت‌بخش، مانند بسکت‌بال، بکنیم که قوانین‌اش و نحوه‌ی بازی‌اش می‌تواند یک آموزش عالی برای زنده‌گی در چنان جامعه‌ای باشد.

شعار ما؟ بازی‌کنان بسکت‌بال جهان متحد شوید، "شما برخلاف مریبان، رؤسا و مالکان‌تان چیزی برای از دست دادن ندارید". حالا یک بازی وجود دارد و یک جهان و ارزش جشن گرفتن.

پانویس‌ها:

* توضیح مترجم: مانترا به معنای کلام، نوا یا عبارتی است که مرتباً تکرار می‌شود به خصوص در طول عبادت یا مدیتیشن.